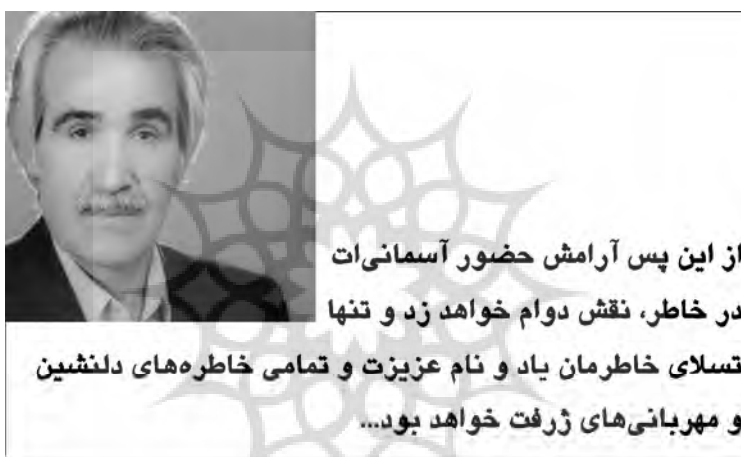


«احتدای» یا تقلید ادبی در گلستان سعدی

دکتر غلامرضا افراسیابی



«احتدای» در لغت به معنی اندازه گرفتن و بریدن است و نیز گاهی پیروی و اقتفای را گویند.^۱ این کلمه در اصطلاح علوم بلاغی، پیروی ادیب و سخنور از شیوه اسلاف خویش می‌آید.^۲ «احتدای» در ادب فارسی تحت تأثیر خودبینی و گاه تنگ‌نظری برخی از اهل قلم، فرصت خودنمایی نیافته و در کتب علوم بلاغی فارسی نیز کمتر به آن اشارت رفته است. تنها سید ابراهیم منقح، در رساله «علم ادب» و با تقلید همه جانبه از مجموعه «علم الادب» اب لويس شیخو، به بحثی کوتاه پیرامون آن اکتفا کرده و از پس وی نیز کسی متذکر آن نشده است.^۳

البته هیچ سخنوری - هر چند دانا و توانا - از بهره‌جویی و پیروی از آثار قلمی و فکری پیشینیان خود، بی‌نیاز نیست^۴ و بی‌گمان جوهره سخنان و سخنوری استادان روزگار پیشین، در پرورش استعداد و تقویت نیروی اندیشه‌پسینیان، بسی مؤثر می‌افتد و به همین جهت و بنا به گفته برخی از محققان و صاحب‌نظران، اقتفای و پیروی برای هر سخنور و سخن‌پردازی، امری لازم و اضطراری است^۵ و هر چند این امر در ادب اسلامی مجاز و ستوده در شمار آمده و حتی در علوم بلاغی تحت عنوان «اتباع» و عناوین دیگر از فنون ادبی محسوب گشته و بدان توصیه شده است،^۶ ولیکن در ادب فارسی، برخی از اهل تحقیق، اقتفای و تقلید را نیکو ندانسته و بیشتر انواع آن را تحت عنوان «سرقات» از ساحت علم بدیع، نفی می‌کنند،^۷ اما در ادب عربی، در عین توجه به «سرقات» و گونه‌های آن، با گشاده‌نظری و سعه صدر از این نکته سخن در میان آمده است. ابن اثیر در «مثل سایر» می‌گوید: «اگر کسی معنایی را از نویسنده یا سراینده‌ای متقدم بگیرد و آن عروس را با آرایش و یا آرایشی دگرگونه و در لباسی برانزده در جلوه آرد، آن معنی و مفهوم از آن وی گردد و متقدم را جز فضل تقدم نماند»^۸ و هر آن‌چه در «المعجم فی معانی اشعار العجم» تحت عنوان‌های، سلخ، انتحال، المام و نقل، از «سرقات» در شمار آمده در کتاب‌هایی نظیر «الضاعتین» ابوهلال عسکری - و «المثل السائر» ابن اثیر و کتب دیگر، عین صواب محسوب گشته است.

در این روزگار، برپایه خودبینی برخی از نویسندگان و انشای پردازان، دایره این گونه برداشت‌های نابه‌جای، گسترش بیشتری یافته و به این ترتیب در راه پرورش استعداد و تلطیف عواطف، موانعی سخت پدید آمده است.

استاد جلال‌الدین همایی در مجموعه «فنون بلاغت و صناعات ادبی»، شمار سرقات شمس قیس رازی را تا یازده مورد افزایش داده و برخی از آن‌چه در علوم بلاغی عربی و فارسی، خود آرایشی به شمار می‌آید، مانند: حل، عقد، ترجمه و اقتباس را نیز جزئی سرقات درآورده است.^۹

خوشبختانه، این بینش دور از آیین سخن و سخنوری، مورد تأیید اهل قلم و اندیشه قرار نگرفته و از قدیم‌الایام، استادان سخن فارسی، فارغ از کژ سلیقگی‌ها، از خرمن اندیشه و قدرت قلم اسلاف خویش، خوشه‌ها چیده و توشه‌ها اندوخته و سرانجام با پشتواره‌ای از تجربه، در میدان بلاغت «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» گفته‌اند. نگاهی هر چند کوتاه به کتاب شریف *گلستان* شیخ شیراز سعدی علیه‌الرحمه، در این باره بی‌نه‌ای مقبول به دست می‌دهد.

البته در نظیره‌گویی و نظیره‌یابی و گاهی اِتِّباع و اقتباس، حکم قطعی جایز نیست و در آن نباید از اصل «توارد» غافل ماند. چه بسا یک مفهوم، در یک زمان و یا در دو دوره تاریخی، به میانجی دو نفر و بدون آگاهی ایشان از کار یکدیگر، در دو جای متفاوت و در لباس الفاظی متشابه در جلوه آمده است. بی‌گمان در چنین مواردی، داوری بر اهل تحقیق بس دشوار است و به ناچار پژوهش ایشان دقیق و بی‌نقص نخواهد بود و کار من بنده نیز از این دایره بیرون نیست. بنابراین، پیشاپیش از روح پرفتوح ملک‌الملوک فضل، سعدی شیرازی، در داوری‌های ناپخته و یک جانبه خویش بخشایش می‌طلبم.

شبلی نعمانی صاحب تذکره «*شعر العجم*» گفته است: «... در *گلستان* مضامین و خیالاتی که هست چندان بکر و نادر نمی‌باشد، لیکن فصاحت الفاظ و ترتیب و تناسب آنها این‌طور سحر پیدا کرده است. چنان‌چه آن مضامین و خیالات در الفاظ معمولی ادا کرده شود، تمام اثر آن خواهد رفت».^۱

سعدی مدتی از عمر پر برکت خود را در مراکز فرهنگی عربی گذرانیده و ضمن تکمیل تحصیلات ادبی، ساعاتی را نیز با دیوان سراینندگان عرب و برخی از سخنوران معاصر خویش به پایان آورده و به ناچار تحت تأثیر افکار و شیوه بیان سخنوران متقدم و متأخر قرار گرفته است و البته اگر از این دست فعالیت‌ها و حشر و نشرهای فرهنگی و ادبی و استفاده‌ها و استفاضه‌های قهری در کار سعدی جایی نداشت، بی‌گمان نمی‌توانست خود، در پهنه ادب پردامنه اسلامی، با تیغ زبان و بیان جهان‌ستانی و جهان‌داری کند و این امر چه در پیش خود سعدی و چه به زعم مردم سخن‌شناس و سخنور، نه عیب، بل، هنری در شمار می‌آید و دلیل قدرت حافظه، حس قوی و تأثیرپذیر،

طبع لطیف و ذوق سرشار سعدی است. البته هر یک از آثار شیخ شیراز، از نظم و نثر، باید از این جهت بررسی گردد و من بنده با تکیه به تدریس چند ساله *گلستان* در دانشگاه شیراز، در این راه لنگ لنگان قدمی برمی‌دارم و در حد توان خود، به تأثیر پذیری‌های سعدی و پیروی وی از نویسندگان و شاعران عربی زبان، اشاراتی می‌کنم و به عنوان پیش‌درآمدی بر تحقیقات بعدی، گام‌هایی هر چند کوتاه می‌نهم.

در تأثیرپذیری‌های سعدی از ادب عرب، بیشترین سهم، از آن *امثال* و حکم است. این نویسنده و شاعر بی‌مانند در روزگار اقامت در مراکز معتبر فرهنگی نظیر بغداد و دمشق و حلب، با اهل ادب و نیز با عامه مردم حشر و نشرهایی داشته و به ناچار فضای فرهنگی آن سرزمین‌ها و رفتار و گفتار و پندار مردم از جهات مختلف، وی را در میان گرفته و کم و بیش متأثر ساخته است و چون *امثال* سایر و حکم از قدیمی‌ترین پدیده‌های ذوقی و فرهنگی مردم به شمار می‌آید و استعمال آن به زبان و بیان، زیبایی و اقتدار می‌بخشد، سعدی نیز از این عامل بسیار مؤثر، در بلندی بخشیدن به سخن و زیبایی و شیوایی نظم و نثر خویش بسی بهره گرفته است. از این روی کمتر می‌توان در *گلستان* به عبارتی، هر چند کوتاه، خالی از مثلی معروف و یا حکمتی آشنا دست یافت. خوشبختانه علامه دهخدا در *امثال* و حکم مواردی بسیار از این مقوله را گردآوری کرده و ما را از تکرار آن بی‌نیاز ساخته است. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی نیز در کتاب کاغذ زر با استفاده از این موارد به ترجمه فارسی بسیاری از این *امثال* و حکم اشارت کرده است.

بعد از *امثال* و حکم نوبت سخن به آیات و احادیث می‌رسد و در حقیقت استخوان‌بندی و جوهر مفاهیم و تعبیرات *گلستان*، همین آیات و احادیث است و چون در مقدمه چاپ‌های کتاب از این موارد بسیار سخن در میان آمده است، برای کوتاهی سخن از آن در می‌گذریم. کتاب مورد استفاده، شرح *گلستان* دکتر خزائی است.

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری

(ص ۱۰۱)

مفهوم این ابیات، مشابه قول رابعه عدویه در بستر بیماری است. در این حال مریدی هدیه‌ای به وی فرستاد تا هزینه کند، رابعه از قبول آن سرباز زد و گفت: «هُوَ يَرْزُقُ مَنْ يَسْبُهُ فَلَا يَرْزُقُ مِنْ يُحِبُّهُ»^{۱۱} و نیز بایزید بسطامی در جواب یکی از یاران، چون از کیفیت ارتزاق وی پرسید، گفت: «مَوْلَائِي يَرْزُقُ الْكَلْبَ وَالْأَنْخَزِيرَ. تَرَاهُ لَا يَرْزُقُ أبا يَزِيدَ»^{۱۲}

شَفِيعُ مَطَاعِ نَبِيِّ كَرِيمٍ قَسِيمٌ جَسِيمٌ بَسِيمٌ وَسِيمٌ

(ص ۱۰۲)

مصرع دوم شباهتی با سخن ثعالبی دارد: «مَرَحِباً بِزَائِرٍ وَجْهُهُ وَسِيمٌ وَ فَضْلُهُ جَسِيمٌ وَ رِيحُهُ نَسِيمٌ».^{۱۳}

لَقَدْ سَعَدَ الدُّنْيَا بِهٖ دَامَ سَعْدُهُ... بِأَزَى بِأَلْفَاظِ سَعَدَ وَ سَعَدُ، در بیتی از رشیدالدین وطواط در ستایش ابی سعد آدم هروی نیز مورد نظر بوده است:

مَجَالِسُ مَوْلَانَا أَبِي سَعْدِ الَّذِي بِهٖ سَعَدَ الْإِيَّامُ وَالْدِّينُ وَالْدُّنْيَا^{۱۴}
 هِرْ كِهٖ آمَدَ عِمَارَتِي نَوِّ سَاخَتِ رَفْتِ وَ مَنزَلِ بِهٖ دِيْغِرِي پَرِدَاخَتِ

(ص ۱۰۵)

نظیر:

زِينَتُ بَيْتِكَ جَاهِلًا وَ عَمْرَتُهُ وَ لَعَلَّ غَيْرَكَ صَاحِبُ الدَّارِ^{۱۵}
 بَر تَوْسَتِ پَاسِ خَاطِرِ بِيْجَارِگَانِ وَ شُكْرِ بَر مَآ وَ بَر خَدَائِ جِهَانِ آفَرِينِ جَزَا

(ص ۱۰۵)

قال رسول الله (ص) السلطانُ ظِلٌّ مَنْ ظَلَّ اللهُ..... فَإِنَّ عَدْلَ فُلْهُ الْإِجْرُ وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ.^{۱۶}

و نیز: قال عبدالله بن عمر. إذا كان الإمام عادلاً فلهُ الإِجْرُ وَ عَلَيْكَ الشُّكْرُ.^{۱۷}

زبان بریده به کنجی نشسته صُمُّ بَکَمِ بِهٖ از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

(ص ۱۰۶)

نظیر:

ان لَمْ تُصِيبْ فِي الْقَوْلِ فَاسْكُتْ فَإِنَّمَا سَكَوْتُكَ عَنِ غَيْرِ الصُّوَابِ، صَوَابٌ^{۱۸}
اول اردیبهشت ماه جلالی بابل گوینده بر منابر قضبان
(ص ۱۰۷)

ابوالعلا معری گوید:

وَ غَرَّتْ خُطْباً الطَّيْرُ سَاجِعَهُ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ وَرْدٍ وَمِنْ آسٍ^{۱۹}

و نیز:

و الطَّيْرُ كَالْخُطْبَى فَوْقَ مَنَابِرِ اشْجَارٍ تَشْفَعُ بِالْهَدِيلِ هَدِيلاً^{۲۰}
گفتم: گلستان را چنانچه دانی، بقای و عهد گلستان را وفای نباشد و حکما
گفته‌اند: هر چه نباید، دلبستگی را نشاید.^{۲۱} نظیر:

أَرَى عَهْدُكُمْ كَالْوَرْدِ لَيْسَ بِدَائِمٍ وَ لَا خَيْرُ فِي مَنْ لَا يَدُومُ لَهُ عَهْدٌ^{۲۲}

اول اندیشه و آنکهی گفتار پای‌بست آمده است، پس دیوار

(ص ۱۱)

امیرالمؤمنین علی (ع) فرماید: فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسَلَّمَ مِنَ الزَّلَّةِ،^{۲۳} هر که دست از جان بشوید،
هر چه در دل دارد، بگوید.^{۲۴}

نظیر:

مَنْ ضَاقَ جَنَانُهُ اتَّسَعَ لِسَانُهُ^{۲۵}

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

(ص ۱۷۸)

نظیر:

وَ يَرْكَبُ حَدَّ السَّيْفِ مَنْ أَنْ تَضْمِيمُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ عَنِ شَفَرَةِ السَّيْفِ مَرْحَلُ

و نیز:

إِذَا لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْأَسِنَّةُ مَرْكَبُ فَلَا لِإِمْضَاطِ الرَّكُوبِهَا^{۲۶}

دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه‌انگیز.^{۲۷} قال رسول‌الله(ص): لَمْ يَكْذِبْ مَنْ قَالَ خَيْرًا وَ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ.^{۲۸}

توانم آن‌که نیازم اندرون کسی حسود را چه کنم، کاو زخود به رنج در است
(ص ۱۸۴)

نظیر:

كُلُّ الْعَدَاوَةِ تَرْجَىٰ اِزْ اِلْتِهَآءِ اِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ
عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

(ص ۱۸۳)

مفهوم این بیت برگرفته از داستانی از اصمعی است... قالت هذا جَرُؤُ دَيْبٍ اَخَذْنَاهُ صَغِيرًا وَ اَدْخَلْنَاهُ بَيْتَنَا وَ رَبَّيْنَاهُ فَلَمَّا كَبُرَ فَعَلَّ بَشَاتِي مَاتَرِي - همین داستان مبنای مثلی معروف در عربی است: «لَا تَلِدُ الذَّنْبِيَّةُ اِلَّا ذَنْبًا».^{۳۰}

بندهء حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف‌کن، لطف‌که بیگانه شود حلقه به گوش

نظیر:

الاحسان يَسْتَعْبِدُ الْاِنْسَانَ وَ بِالْبِرِّ يَسْتَعْبِدُ الْحَرَّ
همان به که لشکر به جان پروری که سلطان به لشکر کند سروری

(ص ۱۸۶)

نظیر:

قال عمرو بن العاص: لا سلطان اِلَّا بِرِجَالٍ وَ لا رجال اِلَّا بِمالٍ وَ نيز: كتب ارسطو طاليس الى الاسكندر: اَمْلِكِ الرَّعِيَّةَ بِالْاِحْسَانِ اِلَيْهَا تَطْفُرُ بِالْمَحَبَّةِ مِنْهَا^{۳۲}

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

(ص ۱۹۰)

این ابیات ترجمهء دقیق حدیث مبارک: «تری المؤمنین فی تراحمهم و توادهم كَمَثَلِ الْجَسَدِ اذا اشتكى عضو تداعى له...» است.^{۳۳}

یکی از ملوک را شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود...^{۳۴}
این حکایت همانندی بسیاری با ماجرای مأمون، خلیفه عباسی با احمد المحرر،
معروف به احوال دارد و سعدی بی‌گمان به این ماجرا نظر داشته است.^{۳۵}
هر کجا چشمه‌ای بود روشن مردم و مرغ و مور گرد آیند

(ص ۱۹۲)

نظیر:

یزد حم الناس علی بابہ و المشرب العذب کثیر الزحام^{۳۶}
اذا شبع الكمی یصول بطشاً و خاوی السبطن یبطش بالفرار

(ص ۱۹۳)

نظیر:

اذا أهملت أمر العبد يوماً و قصرت العلیق عن الحمار
توقف فی المسیر ابوزیاد و قام العبد یجری للفرار^{۳۷}
تا تریاق از عراق آورده شود، مار گزیده مرده باشد.^{۳۸}
ترجمهء مثل: الی أن یجئ التریاق قد مات المسلوع^{۳۹}
به دریا در منافع بی‌شمار است وگر خواهی سلامت، بر کنار است

(ص ۱۹۶)

نظیر:

و لا توغلن اذا ما سبخت فان السلامت فی الساجل^{۴۰}
دوست مشمار آن‌که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و در ماندگی

(ص ۱۹۶)

نظیر:

دعوی الاخای علی الرخای کثیر بل فی الشدائد تُعرف الاخوان^{۴۱}

گفتم عمل پادشاهان چون سفر دریاست؛ خطرناک و سودمند. یا گنج برگیری یا در طلسم بمیری.

نظیر:

صاحبُ السلطانِ لأبدٍ لَهْ مِنْ هُمُومٍ تَعْتَرِيهِ وَ عَمَمٌ
والذی یرکب بحراً سَیْرِي قُحْمُ الاحوالِ مِنْ بَعْدِ قُحْمٍ^{۴۲}

و نیز:

فما السلطانُ الألبَحْرُ عَظْمًا وَ قُربُ البَحْرِ مَخْذُورُ العَوَاقِبِ
تورا تحمل امثال ما ببايد کرد که هيچ کس نزنند بر درخت بی بر، سنگ
(ص ۲۰۰)

نظیر:

و کم علی الارض خضرای مورقۀ و لیس یرجمُ الّا مَنْ لَهْ ثَمَرُ
پیش که برآورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو گر خواهم داد
(ص ۲۰۴)

نظیر:

يا أَعْدَلَ النَّاسِ الّا فِي مُعَامَلَتِي فِيكَ الخِصَامُ وَ أَنْتِ الخِصْمُ وَ الحَكَمُ^{۴۳}

ملکِ زوزن را خواجه‌ای بود کریم النفس...^{۴۴}

این حکایت از جهات مختلف شباهت بسیاری با ماجرای نوح بن منصور سامانی و وزیر وی دارد.^{۴۵}

أَعْلَمُهُ الرَّمَايَةُ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي

این بیت به کلی از سعدی نیست و به احتمال قریب به یقین کتابت برخی از نسخ بر حاشیهء گلستان به مناسبت بیت فارسی «کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد» بوده و به تدریج داخل متن شده است. در منابع مختلف بیت مذکور با ابیاتی دیگر همراه است.^{۴۶}

اگر دانش به روزی در فزودی ز نادان تنگ روزی‌تر نبودی

نظیر:

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَزَقُوا أَعْلَىٰ أَقْدَارِهِمْ أَفْقَيْتَ أَكْثَرَ مَا تَرَىٰ يَتَّصِدَّقُ^{۴۷}

بخت و دولت به کاردانی نیست جز به تأیید آسمانی نیست

اوفتاده است در جهان بسیار بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار

(ص ۲۱۶)

نظیر:

أَلْجَدُّ أَنْفَعُ مِنْ عَقْلِ وَ تَأْدِيبٍ أَنْ الزَّمَانَ لَيَأْتِي بِالْأَعْجَابِ

کَمُ مِنْ أَدِيبٍ يَزَالُ الدَّهْرُ يَقْصِدُهُ بِالنَّائِبَاتِ نَوَاتِ الْكُرْهِ وَالْحُبِّ

و امری غیر ذی دین و لا ادب مُعَمَّرٌ بَيْنَ تَأْهِيلٍ وَ تَرْحِيبٍ

مَا الزُّوقُ مِنْ حِيلَةٍ يَحْتَالُهَا فَطْنٌ لَكِنَّهُ مِنْ عَطَايِ غَيْرِ مَحْسُوبِ^{۴۸}

هر که را جامه پارسا بینی پارسا دان و نیکمرد انگار

ور ندانی که در نهانش چیست محتسب را درون خانه چه کار

(ص ۳۱۳)

مطابق قول عمر بن خطاب است. عمر تازیانه در دست و محتسب‌گونه در کوچه و بازار مدینه اعمال مردم زیر نظر می‌گرفت.

«انَّ اناسا يُؤْخِذُونَ بِالْوَحْيِ... انَّمَا نَأْخِزُكُمْ الْآنَ بِمَا ظَهَرَ أَعْمَالُكُمْ وَ مِنْ ظَهَرَ خَيْراً آمَنَاهُ^{۴۹}

یکی از صلحای لبنان...^{۵۰} این حکایت درباره سهل بن عبدالله تستری و مذکور در

تذکره الاولیای است.^{۵۱}

نعم الامیر علی باب الفقیر و بئس الفقیر علی باب الامر.^{۵۲}

این پاره، ناظر است بر حدیث مبارک: «شَرُّ الْأَمْرَائِ أْبْعَدُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الْعِلْمِ أَقْرَبُهُمْ مِنَ الْأَمْرِ»^{۵۳}

نه بر اشتیری سوارم نه چو خر به زیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شه‌ریارم

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم نفس می‌زنم آهسته و عمری به سر آرم

(ص ۳۲۲)

نظیر:

الحمد لله ليس لي كاتِبٌ و لا على باب منزلي حاجب
 و لا حمار اذ عزمتم على ركوبه قيلول جحظة راکب
 الا قميص يكون لي بدلا مخافة من قميصي الذاهب^{۵۴}
 شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون روز شد او بمرد و بیمار بزیست

(ص ۳۲۲)

نظیر:

و قبلک داوی المریض الطیب فعاش المریض و مات الطیب^{۵۵}
 قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را محتسب گر می خورد، معذور دارد مست را

(ص ۳۲۴)

نظیر:

اعاذل بوشربت الخمر حتی یظل لکل انمله دبیب
 اذا لعذر تنی و علمت انی لما اُتلفت من مالی مصیب^{۵۶}
 دوش مرغی به صبح می نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
 یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
 گفت: باور نداشتیم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش
 گفتیم: این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش

(ص ۳۲۴)

نظیر:

لقد هتفت فی جنح لیل حمامة علی فنن و هنا و انی لنائم
 کذبت و بیت الله لو کنت عاشقا لما سبقننی بالبکای الحائم
 و از عم انی عاشق ذو صبابة بلیلی و لا ابکی و تبکی البهائم^{۵۷}

... رُزُ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا یعنی هر روز میا تا محبت زیادت شود.^{۵۸}

نظیر:

رُزُ قَلِيلًا لِمَنْ يُوَدُّونَ غِبًّا فَدَوَامُ الْوَصَالِ دَاعِي الْمَلَالِ^{۵۹}

صاحب‌دلی را گفتند: بدین خوبی که آفتاب است، نشنیده‌ایم که کسی او را دوست گرفته است و عشق آورده. گفت: برای آن که هر روزه می‌توان دید، مگر زمستان که محبوب است و محبوب. (ص ۳۳۱)

نظیر:

فَأَنَّى رَأَيْتُ الشَّمْسَ زِيدَتْ مَحَبَّةً إِلَى النَّاسِ إِذَا لَيْسَتْ عَلَيْهِمْ بِسَرْمِدٍ^{۶۰}
رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر
ای بار خدای عالم آرای بر بنده پیر خود ببخشای

(ص ۳۴۱)

نظیر:

إِنَّ الْمَلُوكَ إِذَا شَابَ عَبِيدُهُمْ فِي رَقَبِهِمْ عَتَقُوهُمْ عَتِيقَ الْأَحْرَارِ
وَأَنْتَ يَا سَيِّدِي أَوْلَى بِذَاكِرِمَا قَدْ شَبْتُ فِي الرَّقِّ فَأَعْتَقِي مِنَ النَّارِ^{۶۱}
به درویشی مردن، به که حاجت پیش کسی بردن.^{۶۲}

نظیر:

قال خالد بن صفوان: فَوْتُ الْحَاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا^{۶۳}
نخورد شیر نیم خورده سگ و بر می‌برد به سختی اندر غار

(ص ۴۲۷)

نظیر:

وَاللَّهِ لَا قَالَ قَائِلُ أَبَدًا قَدْ أَكَلَ اللَّيْثُ فَضْلَةَ الذَّنْبِ^{۶۴}

... فواید سفر بسیار است از نزهت خاطر و جرّ منابع و دیدن عجایب و شنیدن غرایب و تفرّج بلدان و محاورت خلان...

نظیر:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرّج قلب و اکتساب معیشته و علم و آداب و صحبه ماجد^{۶۵}
منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست هر جاکه رفت خیمه زد و بارگاه ساخت
و آن راکه بر مراد جهان نیست دسترس در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت

(ص ۴۳۶)

نظیر:

الفقر فی اوطانه غریبه و المال فی الغریبه اوطان^{۶۶}
پشه چو پر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست
مورچگان را چو بود اتفاق شیر ژیان را بدرانند پوست

(ص ۴۴۱)

نظیر:

ان القذی یوذی العیون قلیله و لرّبما جرح البعوض الفیلا^{۶۷}

و نیز:

لا تحقرن صغیراً فی مخاصمه ان البعوضه تدمی مقله الاسد^{۶۸}
من ذا یحدّثنی و زم العیس ما للغریب سوی الغریب انیس

(ص ۴۴۲)

نظیر:

أجارتنا انا غریبانها هنا و کلّ غریب للغریب نسیب^{۶۹}
غواص گر اندیشه کند کام نهنگ هرگز نکند در گرانمایه به چنگ

(ص ۴۴۳)

نظیر:

فالدّر لیس یناله غوّاصه حتی تقطع انفس الغوّاص^{۷۰}

یکی از ملوک پارس نگین گرانمایه در انگشتی داشت...

گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری^{۷۱}

مبنای این حکایت ضرب‌المثل معروف «رَبِّ رَمِيهَ بِغَيْرِ رَامٍ» است و این مثل نیز خود داستانی دارد. «و هذا المثل لحكمه بن عبد يغوث و كان أرمي أهل زمانه و كان اخطا مرّة و اصاب ابنه المطعم.^{۷۲}

نور گیتی فروز چشمه هور زشت باشد به چشم موشک کور

(ص ۴۸۷)

نظیر:

مثل النهار یزید ابصار الوری نوراً و یعمی مقله الخفّاش^{۷۳}

غالب اوقات در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیده دشمن جز بر بدی نمی آید. چشم بداندیش...^{۷۴}

نظیر:

فعین الرضا عن کلّ عیب کلّیه و لکنّ عین السخط تُبدیا المساویا^{۷۵}
دو صاحب‌دل نگره‌دارند مویی همی‌دون سرکشی و آزرم جویی

(ص ۴۸۸)

نظیر سخن معاویه بن ابی سفیان: لو کان بینی و بین الناس شعرة ما قطعوها لأنّهم اذا ارسلوها جذبّتها و ان جذبوها أرسلتّها.^{۷۶}

حسن میمندی را گفتند: سلطان امروز تو را چه گفت؟...^{۷۷}

موضوع داستان نظیر:

یقولون أخبرنا فأنت امینها و ما انّا ان أخبرتهم بامین^{۷۸}
سری طیف من تجلی بطلعتیه الدّجی شکفت آمد از بختم که این دولت از کجا

(ص ۵۱۱)

نظیر:

سری طیف من تجلی بطلعته الضحی و لیس للیلی فی الغرام صیاح^{۷۹}
 فقدتُ زمان الوصل و المرئُ جاهِلُ بقدر لذیذ العیش قبل المصائب
 (ص ۵۱۳)

نظیر:

ما كنتُ أعلّمُ ما مقدار وصلکم حتّی هجرت و بعض الهجر تأدیب^{۸۰}
 ان لَمَ أمت یومَ الوداعِ تأسفاً لا تحسبونى فی المودتِ منصفاً
 (ص ۵۲۰)

نظیر:

فارقتکم و حییت بعدکم ما هكذا كان الذی یجبُ
 فالان ألقى الناس معذراً من ان اعیش و انتم غُیب^{۸۱}
 سگ به دریای هفتگانه بشوی که چو تر شد، پلیدتر باشد
 (ص ۵۸۳)

نظیر:

ما ازددت حین و لیت الأخسنة كالکب انجس ما یكون اذا اغتسل^{۸۲}
 هر که در خردی اش ادب نکنند، در بزرگی فلاح از او برخاست.
 چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست^{۸۳}

نظیر:

من لم يتعلم فی صغره لم يتقدم فی کبره و نیز:
 قديميس الغصن فی نصارتہ لکنه بعد أن نوت عود^{۸۴}
 ان الغصون اذا قومتها اغتذلت و العود لا يصلح التقويم ما يبسا
 (ص ۵۸۵)

نظیر:

انَّ العَصُونَ اِذَا قَوْمَتَهَا اَعْتَدَلَتْ وَلِئِنْ تَلَّيْنِ اِذَا قَوْمَتَهَا الخَشَبُ^{۸۵}
... یا للعجب. پیادهء عاج چون عرصهء شطرنج به سر می برد، فرزین شود...^{۸۶}

نظیر:

أَلَمْ تَرَ فِی رِقْعَةٍ بِيُدْقَا اِذَا جَدَّ فِی سِيرِهِ قُرُونَا^{۸۷}
یکی در صورت درویشان نه بر سیرت ایشان... و ذم توانگران آغاز نهاده...^{۸۸}
سعدی در این ماجری به مقامهء «المَطْلَبِيَّة» بدیع الزمان همدانی نظر داشته و بی گمان
جوهر داستان خود را از این مقامه گرفته است.^{۸۹}
عالم ناپرهیزگار کوری است مشعله دار. یهدی به و هو لا یهدی...^{۹۰}

نظیر:

مِثْلَ الَّذِیْ یَعْلَمُ النَّاسَ الخَيْرَ وَ لَا یَعْمَلُ بِهِ کَمِثْلِ اَعْمَى بیده سراجُ یَسْتَضِیْ بِه غَیْرِهِ وَ هُوَ
لایراه^{۹۱}
خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می کند به انبازی
(ص ۶۴۱)

نظیر:

انَّ العَفِیْفَ اِذَا اسْتَعَانَ بِخَائِنٍ کَانَ العَفِیْفُ شَرِیْکُهُ فِی المَائِمِ^{۹۲}
هر که با دشمن صلح کند سرآزار دوستان دارد...^{۹۳}
نظیر:
مِن صَافِی عَدُوْکَ فَقَد عَادَاکَ وَ مِّن عَادِی عَدُوْکَ فَقَد وَاکَ^{۹۴}
برو با دوستان آسوده بنشین چو بینی در میان دشمنان جنگ
(ص ۶۴۶)

نظیر:

وَ تَشَتَّتْ اِلعِدَاۃ فِی اَرائِهِمْ سَبَبٌ لِّجَمْعِ خَوَاطِرِ الاحْبَابِ^{۹۵}

کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید.^{۹۶}

نظیر:

قَدْ يُدْرِكُ الْمَتَأْتَى بَعْضَ حَاجَتِهِ وَ قَدْ يَكُونُ مَعَ الْمُسْتَعْجَلِ الزَّلِيلُ^{۹۷}

عالم اندر میانه‌ءجهال مثلی گفته‌اند صدیقان شاهدهی در میانه‌ء کوران مصجفی در سرای زندیقان.^{۹۸}

نظیر:

أَصْبَحْتُ فِيهَا مَضَاعاً بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ كَأَنِّي مَصْحَفٌ فِي بَيْتِ زَنْدِيقٍ^{۹۹}
دونان بخورند و گوش دارند گویند امید به که خورده

(ص ۶۶۷)

نظیر: الْأَمْوَالُ خَيْرٌ مِنَ الْمَأْكُولِ^{۱۰۰}

یکی را که عادت بود راستی خط‌ایبی رود در گذارند از او
وگر نامور شد به قول دروغ دگر راست باور ندارند از او

(ص ۶۶۴)

نظیر:

مَنْ عُرِفَ بِالصُّدُقِ جَازَ كَذِبَهُ وَ مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ أَتَهُمُ صِدْقُهُ^{۱۰۱}

حکیمی را پرسیدند: چندین درخت نامور که خدای عزوجل آفریده است و برومند هیچ
یک را آزاد نخوانده‌اند، مگر سرو را که ثمری ندارد...^{۱۰۲}

نظیر:

فِي الشَّجَرِ السَّرْوِ مِنْهُمْ شَبِهُ لَهُ رَوَائِ مَالُهُ مِنْ ثَمَرِ^{۱۰۳}

در پایان باید گفت: چون سعدی آن یکه‌سوار میدان بلاغت - علیه‌الرحمه - در گلستان
می‌فرماید: «بدان که چنان که رسم مؤلفان است و دأب مصنفان، از شعر متقدمان به
طریق استعارت تلفیقی نرفت».

کهن جامه‌ء خویش پیراستن به از جامه‌ء عاریت خواستن

(ص ۶۷۰)

بنابراین هر چند این ناچیز، در مقابل سخن بلند سعدی، سخنانی مشابه و نظیره‌هایی متناسب ارایه کرده‌ام، در عین حال با نگرشی منصفانه به اصل «احتدای»، عین سخن را از آن حکمران ملک سخنوری، سعدی شیرازی می‌دانم، زیرا سعدی با آگاهی تام و تمام از این اصل، عروس مفاهیم پیشین را گاهی آگاهانه و به صورت تقلید حسن و یا بی‌خبر از گفته‌های دیگران و به عنوان «توارد» در لباسی بسیار زیباتر و برازنده‌تر از کهن مفاهیم مقدم، در جلوه آورده و خطبت آن عروس به نام خویش خوانده است.^{۱۰۴}

از این گذشته، شمار این نظیره‌ها در کتابت نخستین، بسی بیشتر از تعداد مذکور در این مقاله بوده است، اما کوشیدم تا در این پهنه، میدان بر جولان رهوار قلم هر چه تنگ‌تر کنم. امید است در فرصت‌های بعدی، تحت همین عنوان، دنباله‌ء گفتار در مقالاتی دیگر تقدیم گردد.

پی‌نوشت:

۱. لويس شيخو، المنجد، ابن منظور، لسان العرب.
۲. — علم الادب، ص ۳۲۸، بيروت ۱۹۰۲.
۳. منقح ابراهيم، علم ادب، ص ۱۴۲.
۴. الهمدانی عبدالرحمن.
۵. ابن خلدون.
۶. البغدادي، تقی‌الدین بن حجة، خزائن الادب، ص ۴۰۹، مصر ۱۳۰۴هـ.ق.
۷. محمد بن قيس رازی، المعجم فی معانی اشعار العجم، ص ۳۲۹، مطبعة مجلس ۱۳۱۴.
۸. ابن اثیر، المثل السائر.
۹. همای، جلال‌الدین، فنون بلاغت، ص ۳۵۷، انتشارات توس، ۱۳۶۴.
۱۰. نعمانی، شبلی، شعر العجم، ج ۴، ص ۵۱، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۵.
۱۱. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیا، ج ۲، ص ۷۴.
۱۲. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه، ص ۲۵۰، چاپخانه مجلس.
۱۳. من غاب عند المطرب، ابو منصور ثعالبی عقد البهیة، ص ۲۲۶.
۱۴. الحموی، یاقوت، معجم الادبای، ج ۱، ص ۱۰۴، دارالمستشرق بیروت.
۱۵. الاندلسی، احمد بن محمد بن عبدربه، العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۰۴، القاہره ۱۳۶۷هـ.

۱۶. خنجی، فضل بن روزبهان، مهمان نامهء بخارا، ترجمه و نشر کتاب ۲۵۳۵.
۱۷. عقد الفرید، ج ۱، ص ۸.
۱۸. میدانی، احمد بن محمد، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۲۶۶، دارالفکر، بیروت.
۱۹. تحفة البیهی، ص ۲۴۱.
۲۰. المافروخی، مفصل بن سعد، کتاب محاسن اصفهان، ص ۶۷، مطبوعه مجلس.
۲۱. ص ۱۰۸.
۲۲. تحفة البیهی، ص ۸۴.
۲۳. علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین(ع).
۲۴. ص ۱۷۷.
۲۵. تحفة البیهی، ص ۲۲.
۲۶. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف، ج ۴، ص ۶۱۶، تاریخ یمینی، ترجمه، ص ۳۰، سندبادنامه، ص ۳۲۳.
۲۷. ص ۱۷۷.
۲۸. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۵.
۲۹. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، ترجمه رسالهء قشیری، ص ۷۶۵، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۳۰. شروانی یمینی، احمد بن محمد، تحفة الیمین، رمضان المبارک، ۱۳۴۶، چاپ سنگی.
۳۱. علی بن ابی طالب(ع) «امثال سیدنا علی کرم الله وجهه» تحفة البیهی، ص ۱۰۷.
۳۲. نحة الیمین، ص ۲۴۳، عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۴.
۳۳. این حدیث به صورت های دیگر نیز نقل شده است. ر.ک: مصباح الهدایه، ص ۳۶۴ و امثال و حکم، ص ۳۴.
۳۴. ص ۱۹۱ حکایت ۱۳.
۳۵. معجم الادبای، ج ۴، ص ۱۳۰.
۳۶. بهجة المجالس، ج ۱، ص ۲۶۸، بشار بن برد، گزیده اشعار، ص ۹۵، امثال و حکم، ص ۲۷۷، تحفة البیهی، ص ۸۱.
۳۷. احمد بن محمد بن عرب شاه، فاکهة الخلفاء...، ص ۱۲۱، مصر ۱۳۰۷ هـ.ق.
۳۸. ص ۱۹۶.
۳۹. امثال و حکم، ج ۱، ص ۶۱۲.
۴۰. حریری، القاسم بن علی، مقامات، ص ۱۵۸، الطبعة الاولى مصر ۱۳۲۶ هـ.ق.
۴۱. فاکهة الخلفاء، ص ۲۵، الف لیلة و لیلہ، ج ۲، ص ۱۱۹.
۴۲. بستی ابوالفتح، زهر الاداب، ج ۱، ص ۲۵۶، ص ۷۳۰.

۴۳. ابوالطیب متبنی، شرح دیوان الکبری، ج ۳-۴، ص ۳۶۶.
۴۴. حکایت ۲۴، ص ۲۰۵.
۴۵. معجم الادبای، ج ۶، ص ۲۵۹.
۴۶. ابن واضح احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۶۶ - نجف ۱۳۵۸هـ.ق. عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۰۸ - ترجمهء تاریخ یمنی، ص ۴۲۷ - رسالهء عبدالواسع، تحفة البیهی، ص ۱۷۳ - المحاسن و الاضداد جاحظ، ص ۳۸.
۴۷. سابق البربری، بهجة المجالس، ج ۱، ص ۱۹۱.
۴۸. ابراهیم بن محمد نطویه، معجم الادبای، ج ۱، ص ۲۶۸.
۴۹. مصباح الهدایة، ص ۲۸۹.
۵۰. حکایت ص ۳۱۷.
۵۱. تذكرة الاولیاء، ص ۲۳۰.
۵۲. ص ۳۲۱.
۵۳. بهجة المجالس، ج ۱، ص ۳۳۲.
۵۴. خبطة البرمکی، معجم الادبای، ج ۲، ص ۲۵۰.
۵۵. این بیت به ابی العتاهیه منسوب است، اما در دیوانش نیست در کتاب /غانی، ج ۱۹، ص ۷۲، به ابوحفص شطرنجی منسوب است و در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۷، و عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۸۰ نیز آمده است.
۵۶. ابوالعلائی معری، رساله الفغران، ص ۳۷۰ - دارالمعارف مصر، ۱۹۵۰.
۵۷. مجنون - ابوبکر الواهبی، دیوان المجنون، ص ۲۱، بمبئی ۱۳۱۹.
۵۸. ص ۳۳۱.
۵۹. اساس الاقتباس، ص ۱۰۵، القاضی اختیار الدین بن السید غیاث الدین الحسینی، مطبعه سعادت مصر، ۱۳۲۳.
۶۰. حبیب (بن اوس)، عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲.
۶۱. نزهة الابصار، ص ۹۵.
۶۲. ص ۴۲۴.
۶۳. عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۴۱.
۶۴. تحفة البیهی، ص ۱۷۶.
۶۵. منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع)، شرح دیوان میبذی، ص ۲۳۹.
۶۶. معری ابوالعلائی، رساله الفغران، ص ۵۶۹.
۶۷. بستی - ابوالفتح - بیتیمة الدهر، ج ۴، ص ۲۳، راحة الصدور، ص ۲۸۹.
۶۸. زهر الربیع فی المثل البدیع، تحفة البیهی، ص ۸۶.
۶۹. امرؤ القیس، دیوان، ص ۷۹ - دار صادر، بیروت.

۷۰. آمدی حسن بن بشر، معجم الادبای، ج ۸، ص ۹۰.
۷۱. حکایت ص ۴۴۴.
۷۲. عقد الفرید، ج ۳، ص ۸۴.
۷۳. امثال و حکم، ج ۱.
۷۴. ص ۴۸۷.
۷۵. عبدالله بن معاویه، زهر الاداب.
۷۶. کلیله، مینوی، ص ۳۴۷.
۷۷. حکایت ص ۴۸۹.
۷۸. معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۶۷۱، کتابخانه سنایی.
۷۹. هزار و یک شب، در چند جای کتاب.
۸۰. مهیار الدیلمی، خزانه الادب، ص ۱۹۵، ابن حجة حموی، مصر ۱۳۰۴.
۸۱. ابراهیم بن اسحاق الحرّبی، معجم الادب، ج ۱، ص ۱۲۲.
۸۲. ابن لئک، معجم الادبای، ج ۲، ص ۱۲۷.
۸۳. ص ۵۸۵.
۸۴. جمال الدین ابوالفرج بن الجوزی، ذکر مواسم العمر، تحفة البیہ، ص ۶۲.
۸۵. سابق البربری، بهجة المجالس، ج ۱، ص ۱۱۴.
۸۶. ص ۵۹۱.
۸۷. الهمدانی بدیع الزمان، مقامات، ص ۱۹۵، طبعه الاولى، مصر.
۸۸. جدال سعدی با مدعی، ص ۵۹۵.
۸۹. المقامة المطلیبیه، مقامات، بدیع الزمان الهمدانی، طبعه اول مصر.
۹۰. ص ۶۴۰.
۹۱. نفحة الیمن، ص ۲۴۰.
۹۲. سندباد نامه، ص ۱۱۰.
۹۳. ص ۶۴۳.
۹۴. نفحة الیمن، ص ۲۶۸.
۹۵. فاکهة الخلفا، ص ۶.
۹۶. ص ۶۴۹.
۹۷. قطامی، زهر الاداب، ج ۲، ص ۶۴۶.
۹۸. ص ۶۵۵.
۹۹. عبدالوهاب البغدادی، مانی و دین او، ص ۳۱۹، انجمن ایران شناسی، چاپخانه مجلس، ۱۳۳۵.
۱۰۰. امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۷۰.

۱۰۱. ابن سلام، امثال تحفة البهیه، ص ۱۴.
۱۰۲. حکایت ص ۶۷۰.
۱۰۳. زمخشری، کشاف، ج ۴، ص ۴۰۲، دارالفکر، بیروت.
۱۰۴. ابن اثیر، مثل السائر.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی